

جبر یا اختیار؟ معمای اندیشه سیاسی امروزی *

وعلیت در حیطه جسم و اشیا، دکارت برای عقل هیچ وظیفه‌ای غیر از کسب آگاهی و تطابق با جهان خارج قائل نشده است. بنابراین، جبر بر جهان حاکم است و اختیار تنها مربوط به نفس خود است. بلوم می‌نویسد: «رنه دکارت عامل سودمندپیشگویی و کنترل تجربی را به یک معیار فراگیر حقیقت کلی، هم اخلاقی و هم جسمانی، قلب ماهیت نموده و بر این منوال، مقولات اساسی فلسفه و جهان بینی برای سه قرن بعدی ترتیب یافته است». این نظریه، یک مفهوم مکانیکی و جبری از قانون را تأمین می‌کند که ایجاد رابطه‌ای معقول بین جبر و اختیار را غیرممکن می‌سازد.

بلوم، بدون ارائه شواهد کافی و حتی استدلالی محکم، عقیده دارد که ارثیه دکارت نه تنها فلسفه و نظریه سیاسی اروپا را فاسد کرده، بلکه به فرهنگهای ملی و مردمی غرب نفوذ نموده و آنها را به انحراف کشانده است. وی ویرانگری ثنویت دکارت را با چیزی کمتر از بحران زمان ما، که «آلبرتو مورایا» آن را «بی حرمت سازی زمان ما» خوانده است، برابر نمی‌داند.

«جبر یا اختیار؟» عنوانی است که «بلوم» بخوبی انتخاب کرده است. آنچه را که وی خطای عظیم عصر ما می‌داند و همچنین تأکید وی را بر اندیشه سیاسی آشکار می‌سازد. از دیدگاه بلوم، نظریه پردازان سیاست جدید نمی‌توانند از این معمای مشتمل، که درک هستی بشریت بر جبر یا اختیار قرار دارد، بگریزند. این زمینه برداشتهای ناموزون ما، از این است که جهان انفرادی به حیطه اختیار تعلق دارد، در حالی که نظر بر این است که جهان اجتماعی در قلمرو جبر قرار دارد. همچنین این امر انگیزه و سوسه بزرگی در اندیشه معاصر است که مفهوم اختیار را به فردگرایی هرج و مرج طلبانه و مفهوم جامعه را به زندگی اشتراکی اجباری تغییر دهد. از نظر بلوم، بحران اندیشه سیاسی معاصر تنها ناشی از یک میراث غلط فاجعه آمیز است که سرمنشأ آن «رنه دکارت» می‌باشد. به گفته بلوم، دکارت نمونه حاکم بر اندیشه امروزی را به وجود آورده است. دکارت با داشتن دیدگاهی علمی و عقل گرا از جهان، بصراحت ارزش و آگاهی از موضوعات قانون سیاست و تاریخ را رد کرده است. با حتم قانون

در فصل پایانی کتاب، بلوم می‌کوشد پارادایگ‌های دکارتی را با بازگشت به مفاهیم و فرضیات سیاسی سنتی واژگون کند. بلوم یک سلسله سئوالات را مطرح می‌کند و به آنها پاسخ مثبت می‌دهد. وی به این طریق آن واقعیت و آگاهی را که دکارت در آغاز کتاب خود رد کرده است، دوباره بنا می‌کند: آیا ما به یک عقل عمومی که همچنین یک عقل مجسم است، دسترسی داریم؟ اگر چنین عقل کلی مجسمی وجود دارد، آیا می‌تواند به ما بگوید که بشریت در جستجوی برای خیر خویش و دوری از شر به چه چیزی معتقد است؟ چه چیزی برای تعریف آرمان آزادی در سلسله مراتب ارزشهای انسانی توانا تر از حس انسانی عدالت و پروا و احتیاط است.

بر اساس مقایسه مختصری از فرهنگهای عمده جهان، بلوم بر امکان دیالوگ پیچیده، اما واقعی بین یک قانون جهانی حق اخلاقی و یک قانون به همان اندازه جهانی نفع شخصی دلیل می‌آورد. این گفت و شنود بین عدالت و نفع که بی‌تردید می‌تواند مورد پشتیبانی شکل‌های مختلفی از حکومتها قرار گیرد، مفهوم مجرّبی از طبیعت انسانی را پیش‌بینی می‌کند: مفهومی از ماهیت انسان که از تجربه اخلاقی و سیاسی ناشی می‌شود. این درست همان حیطة تجربه است که به دلیل بی‌فایده

بودن آن برای علم، دکارت در «تأملات»، آن را مردود شناخته است. انتقادات از این کتاب تحریک آمیز بخوبی نگارش شده، زیاد است. کاهش ارزش نظریه سیاسی معاصر به معمای روشنفکرانه جبر و اختیار از سوی بلوم، ساده‌گرایانه است. تلاش وی برای بیرون آوردن معمای جبر و اختیار، و تمامی چیزهایی که او با آن معما پیوند می‌دهد، از قلمرو نظریات مجرد و مشخصاً سنت دکارتی، شدیداً مغایر با تاریخ است. مگر می‌شود زمانه ما و معماهای غامض آن، تضادها و تخالفها (Dichotomies) و فجایع آن را به سنت ناقص خطای معرفت‌شناسی کاهش داد؟ به علاوه خصوصیت اندیشه بلوم از قسور وی در اشاره به «ویکو» (۱۷۴۴-۱۶۶۸) که «علم جدید» او از پیش از دو قرن و نیم پیش آگاهانه و به طور کامل به اشتباهات ضد بشر انگارانه و ضد تاریخی اندیشه دکارت اشاره کرده است، مشخصتر می‌شود. در واقع ویکونه تنها نمونه جدید بلوم از دانش و ارزش انسانی را می‌پذیرد، بلکه آن را تکمیل کرده است.

با وجودی که این انتقادات مهم هستند، کتاب بلوم بخوبی نوشته شده و زیرکانه است. جا دارد که در بحثهای کنونی زمان ما و سیاست ما به آن پرداخته شود.